

موضوع درس پژوهی: خانواده‌ام را دوست دارم
اعضای گروه: سمیرا حبیبی پور، حسن دهقان، کاظم محمدی نژاد، سیدحمید هاشمی نسب

پایه: سوم ابتدایی
دبستان پسرانه حضرت جواد الائمه (ع)
مدیر: منصور زارع
سال تحصیلی ۹۵-۹۴

اهمیت و چرایی موضوع:

خداوند متعال در قرآن کریم بعد از توصیه به پرستش و عبادت، اولین موضوعی که به انسان‌ها سفارش می‌کند، احترام و احسان به پدر و مادر است. در روایات معصومین نیز سفارشات زیادی نسبت به این مطلب شده است. به همین علت بهتر است، احترام و احسان به پدر و مادر از دوران کودکی در انسان نهادینه شود و دانش‌آموزان با مصادیق احترام و احسان به خانواده خصوصاً پدر و مادر آشنا شوند، به‌طوری که این آموزه‌ها را در عمل به‌کار بگیرند. باتوجه به اینکه تجربه معلمین در سال‌های گذشته حاکی از این بوده که مسئله موجود بین دانش‌آموزان کم‌رنگ شده و نارضایتی والدین را به‌دنبال داشته است، بر آن شدید به‌صورت ویژه بحث «احترام و احسان به پدر و مادر» را مورد پژوهش قرار دهیم.

هم‌اندیشی و ارائه راه‌کار:

اعضای گروه پس از تایید موضوع در جلسات هم‌اندیشی، روش‌های مختلفی برای ارائه درس و رسیدن به اهداف موردنظر را پیشنهاد کردند که از بین آن‌ها، موارد زیر مورد استفاده قرار گرفت:

- هنر و ادبیات به‌صورت نمایش و داستان همراه با آهنگ مناسب، برای جذابیت و اثرگذاری بیشتر و بهتر، مدنظر قرار گرفت.

- آیات قرآن و احادیث مرتبط با موضوع، جهت ارتقای فرهنگ دینی به‌کار گرفته شد.

- به پیشنهاد اعضای گروه برای تمرکز بیشتر، خارج شدن کلاس از حالت خشک و رسمی، استفاده از قوه تخیل، همزادپنداری با شخصیت اصلی داستان و پیشگیری از هرج‌ومرج حین ارائه داستان قرار شد، آموزگار به دانش‌آموزان پیشنهاد دهد، دست‌های خود را روی میز گذاشته و پیشانی‌شان را به آن تکیه دهند.

- فضای کلاس جهت ایجاد تنوع و هماهنگ کردن وضعیت کلاس با داستان، کم‌نور درنظر گرفته شد.

اجرای اول:

آموزگار برای ایجاد انگیزه سوالی را بدین‌صورت مطرح کرد: فرض کنید امروز تولد پدر یا مادرتان است و شما آخر شب یادتان آمده و زمانی برای خرید هدیه ندارید، چه کاری انجام می‌دهید؟ (معلم نظرات را پس از جمع‌بندی، بر روی تابلو نوشت). آموزگار به‌عنوان ارزشیابی تشخیصی، از درس‌های قبل و در ارتباط با موضوع، سوال‌هایی پرسید:

۱- خانواده چگونه به‌وجود می‌آید؟

۲- اعضای خانواده خود را نام ببرید؟

۳- بر اثر گذشت زمان چه تغییراتی ممکن است در خانواده به‌وجود آید؟

معلم دو دانش‌آموز را که از قبل برای ایفای نقش پدر و پسر آماده شده و در بین دانش‌آموزان نشسته بودند را به جلوی کلاس دعوت کرد. آنگاه به‌صورت نمایش بی‌کلام، پسرگلی به پدر هدیه داد، روز پدر را به او تبریک گفت و از پدر به‌خاطر زحماتش تشکر کرد. سپس پدر لبخندی زد و پیشانی پسر را بوسید. در انتهای نمایش، پسر نیز دست پدرش را بوسید و دانش‌آموزان به جای خود بازگشتند.

معلم از چند دانش‌آموزان خواست، برداشت خود از نمایش بی‌کلام را بیان کنند و حدس بزنند چه اتفاقی افتاده است؟



دانش‌آموزان در حال اجرای نمایش بی‌کلام

در نهایت، معلم از بچه‌ها پرسید، چرا اعضای خانواده خود را دوست دارید؟ بعد، نظرات دانش‌آموزان را روی تابلو یادداشت و جمع‌بندی کرد.

سپس معلم به دانش‌آموزان گفت، تصاویر درس پنجم کتاب اجتماعی را با دقت نگاه کرده و در گروه‌های خود راجع به آنچه می‌بینند، بحث و تبادل نظر کنند.

در پایان کلاس، به‌عنوان تکلیف، معلم از دانش‌آموزان خواست، به‌جز موارد بیان شده، سه مورد از روش‌های ابراز محبت به خانواده، به‌ویژه پدر و مادر را بنویسند.

سرانجام، دانش‌آموزان داستان خود را به‌سوی آسمان بلند و برای والدینشان دعا کردند.

محاسن:

- در مرحله ایجاد انگیزه، به‌علت استفاده از روش بارش فکری، کلاس پویا و جذاب بود.
- به‌دلیل استفاده از نمایش بی‌کلام، دانش‌آموزان با علاقه و اشتیاق، مراحل تدریس را دنبال کردند.
- شیوه ارائه تکلیف متفاوت و خلاقانه بود.

معايب:

- بی‌کلام بودن نمایش باعث شد بعضی از دانش‌آموزان مفهوم و هدف موردنظر را دریافت نکنند.
- اهداف آموزشی موردنظر، در حد انتظار محقق نشد.
- تغییرات عاطفی در بین فراگیران ایجاد نشد.
- وسایل گریم خیلی مبتدی و ساده و پاک‌کردن آن از چهره دانش‌آموزان کار سختی بود.
- عدم جمع‌آوری وسایل گریم بعد از اجرای نمایش، باعث کم‌توجهی و حواس‌پرتی دانش‌آموزان گردید.

- تصاویر درس موردنظر به جای اینکه جداگانه موردبحث قرار گیرد، به‌صورت کلی مرور شد.
- در اجرای نمایش، بازیگران به‌نحوی ایستادند که همه دانش‌آموزان دید کافی نسبت به آن‌ها نداشتند.

اجرای دوم:

آموزگار جهت ایجاد انگیزه سوالی را بدین‌صورت مطرح کرد: فرض کنید امروز تولد پدر یا مادرتان بوده و شما آخر شب این موضوع را به یاد آوردید، در نتیجه زمانی برای خرید هدیه ندارید، چه کار انجام می‌دهید؟ معلم، نظرات را جمع‌بندی و روی تابلو یادداشت کرد.

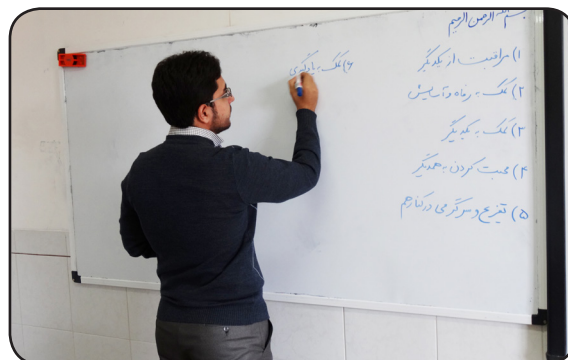
آموزگار به‌عنوان ارزشیابی تشخیصی سوال‌هایی از درس‌های قبل و در ارتباط با موضوع موردنظر، پرسش کرد:

- ۱- خانواده چگونه به‌وجود می‌آید؟
- ۲- اعضای خانواده خود را نام ببرید؟
- ۳- بر اثر گذشت زمان، چه تغییراتی ممکن است در خانواده به‌وجود بیاید؟

معلم مجدداً، دو نفر از دانش‌آموزان را که از قبل برای ایفای نقش پدر و پسر انتخاب شده بودند، به جلوی کلاس دعوت کرد و گریم جدید و مناسب‌تر روی چهره آن‌ها قرار داد. پدر و پسر با مکالمه‌های از قبل تعیین شده از سوی معلم، شروع به اجرای نمایش (باکلام) کردند. پس‌رگلی به پدر هدیه داد، روز پدر را به او تبریک گفت و از پدر به خاطر زحماتش تشکر کرد. سپس پدر لبخندی زد و پیشانی پسر را بوسید. در انتهای نمایش، پسر نیز دست پدرش را بوسید.



دانش‌آموزان در حال اجرای نمایش باکلام



معلم در حال نوشتن نظرات دانش‌آموزان

در آخر، معلم پس از جمع‌آوری وسایل گرییم از دانش‌آموزان خواست به سر جای خود بازگردند و نظراتشان را در مورد نمایش بازگو کنند. پس از انجام این مراحل، معلم موضوع درس موردنظر را روی تابلو نوشت: «چرا اعضای خانواده خود را دوست دارید؟» دانش‌آموزان دوباره پیشنهادات خود را مطرح کرده، معلم آن‌ها را روی تابلو نوشته و جمع‌بندی کرد. در ادامه، معلم با تاریک کردن کلاس و پخش موسیقی مناسب از دانش‌آموزان خواست به داستان زیر خوب گوش دهند:

«مادر من فقط یک چشم داشت. از او متنفر بودم، او همیشه مایه خجالت من بود. مادرم برای درآوردن خرجی من و خودش، برای معلم‌ها و بچه‌های مدرسه غذا می‌پخت. یک روز دم در مدرسه به دنبال من آمد. به محض اینکه چشمم به او افتاد، خیلی خجالت کشیدم. «برای چه به در مدرسه آمده؟» به روی خودم نیاوردم، فقط با تنفر نگاهش کردم و فوراً از آنجا دور شدم. روز بعد یکی از همکلاسی‌هایم من را مسخره کرد و گفت: «اون زنه، مامان تو بود؟ چرا مامانت فقط یک چشم داره؟» وقتی این را گفتم، فکر کردم همه دنیا دارد دور سرم می‌چرخد. فقط دلم می‌خواست خودم را گم‌و‌گور کنم و به جایی بروم که دیگر هیچ‌کس نفهمد مادر من کیست! جایی که دیگر چشمم به مادرم نیافتد. وقتی با مادرم روبه‌رو شدم به او گفتم اگر واقعا می‌خواهی من را شاد و خوشحال کنی، چرا نمی‌میری؟ او هیچ جوابی نداد. حتی یک لحظه هم راجع به حرفم فکر نکرده بودم، چون خیلی عصبانی بودم. احساسات مادرم برایم هیچ اهمیتی نداشت. دلم می‌خواست از آن خانه بروم و دیگر هیچ‌کاری با او نداشته باشم.

به‌شدت درس خواندم و موفق شدم برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروم. آنجا ازدواج کردم، خانه خریدم و تشکیل خانواده دادم. از زندگی، بچه‌ها و آسایشی که داشتم خوشحال بودم. تازه داشتم دوران بد کودکی‌ام را فراموش می‌کردم و از زندگی لذت می‌بردم که یک روز وقتی در خانه را به قصد رفتن به محل کار باز کردم، دیدم یک زن جلوی در ایستاده است. خوب که نگاه کردم دیدم مادرم هست، خیلی پیر شده بود. آن سال‌ها، من و نوه‌هایم را ندیده بود. وقتی دم در ایستاده بود، بچه‌هایم به او خندیدند و این کار آن‌ها من را یاد دوران کودکیم انداخت. سر مادرم داد زدم و گفتم: «چرا به اینجا اومدی؟ کی دعوتت کرده که بیایی؟!» صدایم را بالا بردم و گفتم: «چطور جرات کردی به خونه من بیایی و بچه‌هام رو بترسونی؟ زود از اینجا برو، همین حالا!» او به آرامی جواب داد: «خیلی معذرت می‌خوام، مثل اینکه آدرس رو عوضی اومدم.» چشمان مادرم پر از اشک شد، فوراً رفت و از نظر ناپدید شد.

مدتی از این ماجرا گذشت که یک دعوت‌نامه برایم آمد. دوستان دوران کودکیم جشنی در کشور برپا کرده بودند. خیلی دلم برایشان تنگ شده بود. تصمیم گرفتم برای دیدن آن‌ها به کشورم بازگردم. همین‌کار را نیز انجام دادم. پس از مراسم جشن، فقط از روی کنجکاوی به کلبه قدیمی خودمان رفتم. همسایه‌ها گفتند، مادرم مرده است. اصلاً از شنیدن این خبر ناراحت نشدم، حتی یک قطره اشک هم نریختم. همسایه‌ها به من یک نامه دادند که مادرم قبل از مرگ برایم نوشته بود. نامه را باز کردم، متن نامه این‌چنین بود:

ای عزیزترین پسر، من همیشه به فکر تو بوده‌ام. من را ببخش که بی‌خبر به خانه‌ات آمدم و بچه‌هایت را ترساندم. خیلی خوشحال شدم، وقتی شنیدم به اینجا میایی. ولی فکر نکنم تا آمدنت، من زنده باشم و بتوانم دوباره ببینمت. وقتی داشتی بزرگ می‌شدی از اینکه مدام باعث خجالت تو می‌شدم بسیار متاسف بودم. آخر می‌دانی، وقتی خیلی کوچک بودی تصادف کردی و در آن حادثه یک چشمت را از دست دادی. به‌عنوان یک مادر نمی‌توانستم تحمل کنم که من دو چشم داشتم باشم و ببینم، ولی فرزندم با یک چشم بزرگ شود. تو را به خیلی جاها بردم، ولی دکترها گفتند تنها کمکی که می‌توانی به پسترت بکنی این است که چشم خودت را به او پیوند بزنیم. من هم چشم خود را به تو هدیه دادم. برای من افتخاری بود که پسر من توانست با آن چشم به‌جای من دنیای جدید را



معلم در حال خواندن داستان برای دانش‌آموزان

به‌طور کامل ببینند و نقصی نداشته باشد که باعث خجالتش شود. پسرم خیلی دوستت دارم. مادرت»

دانش‌آموزان پس از پایان داستان نظرات خود را هر چند کودکانه بازگو و ابراز احساسات کردند. معلم هم مصادیقی از کم‌لطفی بچه‌ها نسبت به والدین مثال زد و تعدادی آیه قرآن و حدیث در رابطه با موضوع مطرح کرد. سپس از دانش‌آموزان خواست، چند مثال دیگر نیز بیان کنند.

در ادامه، آموزگار همراه با دانش‌آموزان تک‌تک تصاویر درس پنجم کتاب اجتماعی را مرور کردند و چند نفر تصاویر را برای بقیه کلاس توضیح دادند. در پایان، به‌عنوان تکلیف از فراگیران خواسته شد، به‌جز موارد بیان شده، سه مورد دیگر از روش‌های ابراز محبت به خانواده، خصوصاً پدر و مادر را بنویسند. سرانجام، معلم در حالی که بچه‌ها دست‌های خود را بالا برده بودند، چند دعا برای والدین خواند. با پایان یافتن کار آموزگار در این مرحله، مدیرمدرسه که به‌عنوان ناظر در حین اجرای طرح درس حضور داشت، درباره مبحث موردنظر توصیه‌هایی ارائه کردند.

محاسن:

- به‌علت تبدیل نمایش پانتومیم به نمایش باکلام، تقریباً همه دانش‌آموزان به هدف اجرای نمایش، دست پیدا کردند.
- تدریس به‌دلیل اضافه‌شدن داستان و موسیقی به طرح درس، نسبت به تدریس قبلی اثرگذارتر شد.
- کم‌نور کردن کلاس باعث خارج‌شدن کلاس از حالت معمول شد.
- تغییر در نحوه نشستن دانش‌آموزان، دستاوردهای مثبتی داشت.
- ارتباط‌دادن مفاهیم دینی به درس، یکی از نقاط قوت تدریس بود.
- تقریباً آنچه از لحاظ مفاهیم آموزشی و تربیتی مدنظر معلمین بود، در اجرای دوم محقق شد. به همین دلیل برای اطمینان بیشتر، طرح درس دوم در دو کلاس دیگر، با همراهی و نظارت همکاران، اجرا و نتایج مشابه حاصل شد.

نتیجه‌گیری:

طبق نظر اعضای گروه، ناظران و نظرسنجی از والدین در جلسه انجمن کلاسی، قرار شد به‌کارگیری ادبیات، داستان‌گویی و اجرای نمایش به شکل پیوند درس با هنر ارائه شود، زیرا باعث افزایش دقت، تاثیرگذاری و تعمیق مطلب می‌شود. هم‌چنین توصیه‌های مدیر مدرسه که به‌عنوان ناظر در اجرای تدریس نهایی حضور داشتند، تاثیر خوبی در رفتار و نحوه برخورد دانش‌آموزان در منزل داشت، به‌طوری که بازخوردهای آن از طرف والدین جالب توجه بود.

